

اصول حکومت از دیدگاه نهج البلاغه

<?xml encoding="UTF-8?">



چکیده

برای روح های عطشان و تشنگان حقایق، پس از قرآن مجید منبعی فیاض تر و ماخذی پربارتر و بابرکت تر از نهج البلاغه نمی شناسیم.

موضوع بحث عبارتی است که در صدر عهدنامه مالک اشتر آمده، و آن کلامی است که وظایف مالک را بر مبنای محتوای عهدنامه به عنوان ضابطه کلی بیان می کند، از جمله:

«جباية خراجها و جهاد عدوها و استصلاح اهلها و عمارة بلادها»

که خود تفصیلی است برای کلام قبلی: «ولاة مصر»، و اجمالی است برای سخنان بعدی مواد عهدنامه. مالک، این بزرگ یاور حضرت امیرالمؤمنین ((علیه السلام)) برای اجرای این دستور آماده می شود و با آن درایت و تدبیری که علی ((علیه السلام)) در او سراغ دارد به جنگ نابسامانی های مصر می رود، او می رود نظام مالی آنجا را رونق بخشد و دشمن بدسگال را از مقابل براند و به رشد مردم آن دیار کمر بندد و آهنگ عمران و باروری آن بلاد را نماید، که در حقیقت انتظار مردم از یک حکومت صالح، همین است. نویسندگان در این بحث به مباحثی همچون حکومت، اهداف حکومت، وظایف حاکم و نحوه برخورد با مردم به نحو مستند و مستدل پرداخته است.

مقدمه

در اسلام حکومت خاص خدا است. مردم را خدا آفریده و او نیازهایشان را می داند و همه ضوابط تامین کننده نیازها را می شناسد. جز او نه نمی داند و نه روا است در عرصه حکومت قدم نهد.

«لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا فِيهِنَّ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

همانا که آفریدگاری خاص خدا است و فرمانروایی و حکومت نیز خاص اوست.

ولی چون «أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجَرِّى الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِالْأَسْبَابِ». سنت او بر این قرار گرفته است که کارها از کانال اسباب صورت پذیرد. چون چنین است، حکومت را به بندگان خاص تفویض فرموده است:

«يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ».

داود ترا جانشین خود در زمین قرار دادم، پس میان مردم حکم به حق کن، از هوی و خواسته نفس پیروی مکن که ترا از راه خدا منحرف می کند.

آری اسلام، حکومت را حق خدا می داند و آن را در دست مردم امری تفویضی تلقی می کند، تفویض به عنوان امانت که باز هم حکم، حکم خدا است، و اموال در این راه مال خدا و مردم هم عباد خدا هستند. امیرالمؤمنین علی ((علیه السلام)) بر این امانی بودن تاکید دارد، در نامه هایس این معنی را به عمال و ماموران صدقات خاطرنشان می کند و بر آن پای می فشارد، در نهج البلاغه در نامه های 5 و 26 و 40 و 41 و 42 و 71 و در اوائل نیمه دوم عهدنامه دقت کنید، موضوع روشن خواهد شد. در نامه پنجم به «اشعث پسر قیس» می گوید:

«وَإِنَّ عَمَلَكَ لَيْسَ لَكَ بِطُعْمَةٍ وَ لَكِنَّهُ فِي عُنُقِكَ أَمَانَةٌ».

«ای اشعث پسر قیس، فرمانداری آذربایجان برای تو ناندانی نیست، بلکه امانتی است بر گردنت.» و در نامه 26 به تحصیلدار زکات می فرماید:

«وَإِنَّ أَعْظَمَ الْخِيَانَةِ خِيَانَةُ الْأُمَّةِ وَ أَفْظَعَ الْغِيْشِ غِيْشُ الْأَثَمَةِ».

«به راستی بزرگترین خیانت ها، خیانت به مردم است، و زشت ترین دغلیها، دغلی به رهبران است.» در نامه 41 به یکی از عمالش - ابن عباس - می گوید:

«اما بعد فانی کنت اشركتک فی امانتی».

«ترا در امانت خویش شریک کردم.»

و بعد از عبارتی می گوید: پس تو نه من - پسر عمت - را یاری کردی و نه وظیفه امانتداری را ادا نمودی.

در نامه 42 به عمر بن ابی سلمه عاملش در بحرین می خوانیم:

«فَلَقَدْ أَحْسَنْتَ الْوِلَايَةَ وَ أَدَيْتَ الْأَمَانَةَ»

«تو تحقیقا امر ولایت و کارگزاری را خوب انجام دادی و ادای امانت نمودی»

و در همین عهدنامه می فرماید: «امر معیشت کارمندان را

در اسلام حکومت خاص خدا است. مردم را خدا آفریده و او نیازهایشان را می داند و همه ضوابط تامین کننده

نیازها را می شناسد. جز او نه نمی داند و نه روا است در عرصه حکومت قدم نهد.

«لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا فِيهِنَّ وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

همانا که آفریدگاری خاص خدا است و فرمانروایی و حکومت نیز خاص اوست.

ولی چون «أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِالْأَسْبَابِ». سنت او بر این قرار گرفته است که کارها از کانال اسباب

صورت پذیرد. چون چنین است، حکومت را به بندگان خاص تفویض فرموده است:

«يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ».

داود ترا جانشین خود در زمین قرار دادم، پس میان مردم حکم به حق کن، از هوی و خواسته نفس پیروی مکن که ترا از راه خدا منحرف می کند.

آری اسلام، حکومت را حق خدا می داند و آن را در دست مردم امری تفویضی تلقی می کند، تفویض به عنوان

امانت که باز هم حکم، حکم خدا است، و اموال در این راه مال خدا و مردم هم عباد خدا هستند.

امیرالمؤمنین علی ((علیه السلام)) بر این امانی بودن تاکید دارد، در نامه هایس این معنی را به عمال و ماموران

صدقات خاطرنشان می کند و بر آن پای می فشارد، در نهج البلاغه در نامه های 5 و 26 و 40 و 41 و 42 و 71 و در اوائل نیمه دوم عهدنامه دقت کنید، موضوع روشن خواهد شد. در نامه پنجم به «اشعث پسر قیس» می گوید:

«وَأَنَّ عَمَلَكَ لَيْسَ لَكَ بِطُعْمَةٍ وَ لَكِنَّهُ فِي عُنُقِكَ أَمَانَةٌ».

«ای اشعث پسر قیس، فرمانداری آذربایجان برای تو ناندانی نیست، بلکه امانتی است بر گردنت.»

و در نامه 26 به تحصیلدار زکات می فرماید:

«وَأَنَّ أَعْظَمَ الْخِيَانَةِ خِيَانَةُ الْأُمَّةِ وَأَفْظَعُ الْغِيْشِ غِيْشُ الْأَيْمَةِ».

«به راستی بزرگترین خیانت ها، خیانت به مردم است، و زشت ترین دغلیها، دغلی به رهبران است.»

در نامه 41 به یکی از عمالش - ابن عباس - می گوید:

«اما بعد فانی کنت اشركتك في امانتي».

«ترا در امانت خویش شریک کردم.»

و بعد از عبارتی می گوید: پس تو نه من - پسر عمت - را یاری کردی و نه وظیفه امانتداری را ادا نمودی.

در نامه 42 به عمر بن ابی سلمه عاملش در بحرین می خوانیم:

«فَلَقَدْ أَحْسَنْتَ الْوِلَايَةَ وَ أَدَيْتَ الْأَمَانَةَ»

«تو تحقیقا امر ولایت و کارگزاری را خوب انجام دادی و ادای امانت نمودی»

و در همین عهدنامه می فرماید: «امر معیشت کارمندان را تامین کن تا در روزی که با فرمانت مخالفت می کنند

یا در مانتت خیانت می ورزند ترا بر آنها حجت باشد».

در نامه 71 به منذر ابن ابی الجارود که از خیانتش گزارشی رسیده با پرخاشی تند می نویسد:

«وَلَيْنَ كَانَ مَا بَلَغَنِي عَنْكَ حَقًّا لَجَمَلِ أَهْلِكَ وَ شِسْعُ نَعْلِكَ خَيْرٌ مِنْكَ».

«اگر گزارشی که از تو به من رسیده، راست باشد هر آینه شتر به کار رفته در کار خاندانت و بند کفشت از تو

بهترند.»

و این چنین ادامه می دهد:

«وَمَنْ كَانَ بِصِفَتِكَ فُلَيْسَ بِأَهْلٍ أَنْ يُسَدَّ بِهِ ثَعْرٌ أَوْ يُنْقَذَ بِهِ أَمْرٌ، أَوْ يُعْلَى لَهُ قَدْرٌ، أَوْ يَشْرَكَ فِي أَمَانَةٍ».

«و کسی که بر صفت و حالت تو باشد صلاحیت ندارد که حفاظت مرزی یا اجرای امری را به او واگذارند، و پایه

بلندش دهند و یا در امانت شریکش کنند.»

هدف این حکومت و جهت این امانت احیای حق و از میان بردن باطل است و می توان گفت حتی عدل را هم که

گاه ضمیمه حق می کنند و حق و عدل را با هم به کار می برند، راهی است برای تمییز و تثبیت حق. کوتاه سخن

آنکه هدف حکومت حق است، و برپایی آن، و در روابط مردم، حق یعنی آنچه که استحقاق آن را دارند و باید بر

میزان قسط به آنها داده شود.

ایشان در نامه 66 به ابن عباس می فرماید:

«لِيُصِيبَهُ فَلَا يَكُنْ أَفْضَلَ مَا نِلْتَ فِي نَفْسِكَ مِنْ دُنْيَاكَ بُلُوغُ لَذَّةٍ أَوْ شِفَاءُ غَيْظٍ وَ لَكِنْ إِطْفَاءُ بَاطِلٍ أَوْ إِحْيَاءُ حَقٍّ».

نباید در نظرت برترین نتیجه عملت، دل خوش کردن به لذت باشد یا دل خنک کردن به انتقام. (یعنی این هدفی

است حیوانی، مناسب طبع درندگان است و مطابق طبع انسان و ارزشهایش نیست).

خداوند در کارهایش حق را تثبیت می کند و باطل را محو: «لِيُحَقِّقَ الْحَقَّ وَ يُبْطِلَ الْبَاطِلَ» پس امانتدار او هم باید

چنین باشد. محور، حق است و برپایی آن. اجازه دهید در اینجا از جلو حق سدی را بردارم، سدی که از عاطفه پرشور و گدازان تغذیه می کند. عاطفه ای به راستی در خور تحسین و شایان هرگونه ارج و قدر، عاطفه دلسوزی برای مستضعفان. آن سد جانبداری همه جانبه از مستضعفان و محرومان است، و این واژه امروز پربارترین واژه است و الهام بخش ترین کلمه در دعوت ها و فراخوانی ها، و بجاست که از این محرومان تاریخ، از این همیشه شلاق خورده های روزگار، از این نگون بخت های سراسر دوران های مستکبران و روزگاران سیاه مترفین، حمایت شود، حمایتی که دیگر گرسنه ای نماند، دیگر محرومی نبینیم. اما چگونه حمایت شوند، حمایت مبهم و چشم بسته و بی ملاک، ابدا هرگز، حمایت در پرتو حق. بله حق، چرا که حق هم غالباً به جانب اینها است، به اکثریت قریب به اتفاق با اینها است، اما ملاک نه این عاطفه سوزان است، بلکه تنها و تنها حق است. حتی بر این عاطفه یکی دو عاطفه دیگر ضمیمه کنید باز هم معیار حق است، اضافه کنید عاطفه حاد دیگری را، عاطفه پیوند خویشاوندی را، پیوند نزدیک نزدیک تر را، پدر را، مادر را، بلکه عاطفه داغتری را عاطفه خود دوستی، آنگاه گوش فرا داریم و بشنویم بانگ رسای هدایت را که فرمود:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ إِنَّ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَاقِرًا فَإِنَّهُ أُولَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا». (1)

«هان ای مؤمنان! پیوسته عدل را برپا کنید و برای خدا (به حق) شهادت دهید گرچه خود یا پدر و مادر یا خویشانتان زیانمند شوید، اگر هم غنی یا فقیر باشند کار نداشته باشید، خدا اولی است. مبدا پیروی هوا کنید و از عدل بمانید!».

می بینیم دل سوزاندن برای فقیران هم اگر برخلاف حق باشد، هوا نامیده می شود، همانگونه که طمع بستن در مال غنی، به عبارت دیگر نه قدرت ستائی نه نوحه سرائی فقط و فقط حق جوئی و حق گزاری، اینجانب بزرگتر از این امتیازی برای حکومت نمی بینم که حتی پایبند این عاطفه پرشور هم نمی شود و ندای «وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ» و نظریش را سر می دهد بانگ می زند که: ای متنفران از جور، سازش ناپذیران با جائران، از چاه عواطف هم بدر آئید و تنها برای حق و احقاق حق ره پوئید.

مسئولان حکومت برای دستیابی به این هدف موظفند به خود بپردازند خود را پیراسته کرده و بسازند، از غرور و قدرت بهراسند، از مرداب لذت برحذر باشند، از افتادن در دام هوا بهوش باشند. خود و ارزشهای خود را سهل و آسان و بی دریغ در انجام واجبات بذل کنند و جز به ثواب الهی دل نبندند و جز از کیفرش بیم ندارند.

با هم بخشی از نامه 59 را، که خطاب به اسود بن قطیبه سرپرست ارتش حلوان است، بخوانیم:

«أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الْوَالِيَ إِذَا اخْتَلَفَ هَوَاهُ مَنَعَهُ ذَلِكَ كَثِيرًا مِنَ الْعَدْلِ فَلْيَكُنْ أَمْرُ النَّاسِ عِنْدَكَ فِي الْحَقِّ سَوَاءً فَإِنَّهُ لَيْسَ فِي الْجَوْرِ عَوَضٌ مِنَ الْعَدْلِ فَاجْتَنِبْ مَا تُنْكِرُ أَمثَالَهُ وَابْتَذِلْ نَفْسَكَ فِيمَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْكَ رَاجِعًا ثَوَابَهُ وَ مُتَحَوِّفًا عِقَابَهُ». (2)

«(اختلاف به رفت و آمد هم گفته می شود) به راستی که وقتی خواسته های والی اختلاف کند، در دل و رفت و آمد کند، در بسیاری از موارد او را از عدل باز می دارد، می باید مردم نزد تو در حق برابر باشند (هر که، از هر جا، با هر صفت، با هر سمت، همه جا رعایت عدل کن) جور جانشین عدل نمی شود، جای عدل خالی می ماند. پس دوری کن از آنچه امثالش را ناپسند می شماری و خود را سهل و آسان و بی حساب در اختیار واجبات الهی بگذار. جز به ثوابش دل نبند و جز از عقابش بیم مدار».

اکنون به اصل بحث می پردازیم:

1 - جمع آوری مالیات

جبایه خراجها، جبایه به معنی جمع آوری است و خراج مالیاتی است که دولت طبق مقررات از مردم می گیرد و در مصارف لازم دستگاه حکومت خرج می کند. قوام حکومت از ارتش تا کارمند دوت پایه به خراج است، و قوام خراج به تولید، هر چه سطح تولید بالا رود و بازده زیادتیر شود خراج فزونی می گیرد و کار دولت رونق می یابد، و در عکس قضیه نتیجه هم عکس خواهد بود، از اینرو لازم است امکانات تولید گسترش یابد، نشاط و روحیه تولیدگران تقویت شود تا به نظام حاکم دل بندند و به عدل و درستی نظام امیدوار گردند. لذا بر مسئولان است که به ریشه ها و پایه های خراج بیشتر اهتمام ورزند و برای سود عاجل به خود چشم ندوزند و مردم را در تنگنا قرار ندهند و در بروز بلیه های طبیعی و آفات با تولیدگران همدلی کنند از خراجشان بکاهند و آنان را به نسیم لطفشان بنوازند تا دلگرم به کار همت بندند و برای عمران همه جانبه و گسترده کشور بکوشند.

اکنون به رهنمود امیرالمؤمنین (علیه السلام) گوش فرا می دهیم:

ای مالک! به امر خراج رسیدگی کن به گونه ای که به صلاح خراج و خراجگزاران باشد، چه اصلاح دیگران در گرو اصلاح خراج و خراج پردازان است، این اصل است و آنها فرزند، این مام است و آنها فرزندانند. همه بر خوان بی دریغ این تولیدگران میهمانند و جیره خوار، پس دست میزبان را بازگذار. ای مالک! اشتر به عمران زمین بیشتر بیندیش تا به خراج، باید بدانی که خراج حاصل نمی شود جز به عمران و هر که بی عمران به خراج کمر بندد، بلاد را ویران می کند و مردم را به نابودی می کشاند و خود نیز دیری نپاید که از پای درآید.

اگر این تولیدگران (و در حقیقت میزبانان) از سنگینی خراج شکایت کنند یا از بروز حادثه ای سماوی مثل تگرگ، یا از خشکیدن قنات، یا کمی باران یا به خاطر به زیر آب رفتن یا دیر رسیدن آب، کشتزارها ویران شود، از خراجشان بکاه، به گونه ای که کارشان اصلاح و ضایعه ترمیم شود، و این بر تو گران نیاید که این خود یک نوع سرمایه گذاری است که مالا کشور را آباد می کند و حکومت را شکوه می بخشد، و در این صورت مردمان ثناگویت شوند و تو خود نیز از گسترش عدالت دلشاد می گردی و با این نوازش که به منزله استراحت جان کوفته آنان است، تجدید قوا می کنند و با این عدل و نرمشی که انجام می دهی اعتمادشان کسب می شود، و امید است که در حوادث ناگوار پشتیبانت گردند و سختی های تلخ را به شیرینی پذیرا شوند این عمران است که آنها را وادار می کند بار سختی ها را به دوش کشند و البته تنگنایی ها و تنگدستی ها به خرابی منتهی می گردد، در واقع تنگنایی ها از حرص ولایه برای گرد کردن اموال و نیز اشراف برای انباشتن آن و از بیمناک بودن به آینده خود و عبرت نگرفتن از سرنوشت پیشینیان است.

مسئولان نه تنها در حوادث غمخواری و همدردی می کنند که در حالات عادی اخذ خراج را با لطفی خاص و با مهربانی هر چه بیشتر انجام می دهند، آنها مردمان را موشکافی و سؤال پیچ نمی کنند (البته امور اخلاقی بین مردم و مسئولان در سطحی متعال مبادله می شود) آنها پرداخت خراج را واجب و حق الهی می دانند و اینها هم

خود را امینی مسئول و واسطه جانشین خدا در زمین، می شمارند، و حد نازل لطف و مرحمت الهی را بر بندگانش اعمال می کنند.

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به تحصیلدار زکوه (نامه 25) می نویسد:

«به نزد مردم همچنان با آرامش و وقار برو تا در میانشان قرار بگیری به آنها سلام کن سلام تمام (عزت مقام ترا نگیرد) از آن پس به بندگان خدا بگو که مرا ولی و خلیفه خدا به سوی شما فرستاده تا اگر از خدا حقی در اموالتان است بگیرم، آیا در اموالتان حقی برای خدا هست؟ علی (علیه السلام) می فرماید: اگر یکی از آنها گفت نه، دیگر مراجعه مکن، و اگر گفت بله همراهش برو، او را نترسان، تهدیدش مکن و سخت نگیر و تکلیف شاق منما، طلا و نقره ای که می دهد بگیر، اگر دومی دارد بی اجازه بر دامش وارد مشو، چه او سهم بیشتری دارد. وقت ورود متجبر و درشت خو مباش، حیوانات را رم مده و ناراحت مکن و دل صاحبش را میازار (می بینی که اعمال مهر و عطوفت تا چه حد است) پس مال را به دو بخش قسمت کن، بگذار او هر کدام را می خواهد بردارد، باقیمانده را باز به دو بخش تقسیم کند و همچنان آزادش بگذارد، و این کار را ادامه بده تا باقی مانده حق الله باشد! مال الله را به امینان و متعهدان بسپار، مال را مده مگر به آنکه به دینش وثوق داری تا با مال مسلمین مدارا کند، یعنی با حیوانات به مدارا رفتار کند علوفه و آب بدهد، خسته شان نکند تا به ولی امر بسپارد».

امیرالمؤمنین اگر خیانتی احساس کند دیگر نه آشنا می شناسد نه بیگانه، نه حساب فضل می شناسد نه «عامر» را و نه «منذر بن ابی الجاورد» را و ابن عباس را به باد عتاب می گیرد و «زیاد» تندخو را با بیان تازیانه گونه اش سخت می کوبد. به «منذر» می گوید اگر خیانتی که از تو گزارش شده است درست باشد، شتر در خدمت خانواده ات، شتر آبکش و بارکش و بند کفشت از تو بسی بهتر است. به کارگزار خود عتاب می کند:

«من ترا در امانتم شریک کردم و تو از روزگاری که چهارش را به من عبوس کرده، استفاده نمودی و کردی آنچه کردی، نه پسر عمت را مساعدت کردی و نه در امانت، مراسم لازم را رعایت نمودی و تو «زیاد بن ابیه» اگر خبر شوم که از غنائم مسلمین چیزی فراچنگ آورده باشی کم یا زیاد، چنانست مؤاخذه کنم که بی پول و سنگین بار و حقیر و بی رنگ و رونق گردی».

آری مقتضی این است که کسی دستور علی (علیه السلام) را بی اهمیت تلقی نکند.

«أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يَقَارُوا عَلَى كِظَّةٍ ظَالِمٍ وَلَا سَعْبٍ مَظْلُومٍ».

«همانا خدایر عالمانی که آرام نگیرند در برابر شکمبارگی ستمگر و گرسنگی ستمدیده و از کنار جریان بی خیال بگذرد، سخت می گیرد».

2 - جهاد با دشمن

«جهاد عدوها»

آیینی که بنیان خویش را بر پایه عزت نهاده:

«وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ»

و صلاى تامين برترين پاىگاه را براى گرويدگان سر داده:

«وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»

«و راه نفوذ كافران را بر آنها بسته»

«و لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»

نمی تواند از این اهداف چشم بپوشد چون نقض غرض است که چشم طمع مخالفان را همچنان باز و بر دوخته به منابع مؤمنان ببیند، لاجرم آنها را بسیج عمومی می کند و دژی محکم برای مردم و شکوهی چشمگیر برای ولایه می سازد، و امنیتی هر چه مطمئن تر برای موصلات و فروغی خیره کننده برای دین پی می ریزد. روشن تر بگویم جهاد را اساس بلکه اصل اساس می شمارد و مردان لایق را موظف می کند که در این باب اهتمام کنند، گرچه اسلام سر جباری با ملل دیگر ندارد و آنها نیز در مقام ایذاء برنیامده اند لذا اسلام دست بر و قسط به آنها می دهد و بر این مهم پا می فشارد، و اما می خواهد همین هم از موضع قدرت و از کانون عزت باشد «لو تدهن فیدهنون» را محکوم می کند «والذین یبلغون رسالات الله و یخشونه و لایخشون احدا الا الله» را گرم ترین و گرمی ترین شعار بلکه عالی ترین دستور می داند، چنین آیینی را با چنان محتوایی سازش و نرمش ذلت نزید. به علی بنگرید این سرسلسله شجاعان و این نامورترین نام آوران که چگونه لایق مقتدر حق جو را می ستایید و ضعیف ناتوان را هر چند در ارزش های دیگر قوی باشد، نکوهش می کند. به مردم مصر می نویسد، (نامه 38): یکی از بندگان خدا را که در ایام مخوف دهشت بار به خواب نمی رود و سخت مواظب جریان امور است و در مقاومت با دشمن سخن مقاوم و بی نکول است، و بر کفار از آتش سوزنده تر است یعنی مالک ابن حارث مذحجی را به سوی شما گسیل داشتم، حرفش را بشنوید و وقتی که سخنش مطابق حق است امرش را اطاعت کنید، مالک شمشیری است از شمشیرهای خدا نه کند نه بی اثر، و به فرستادن او به سوی شما، شما را بر خود ترجیح نهادم، او خیرخواه شما است و در مقابل دشمنانتان بسیار سخت کوش و مقاوم است.

بر کمیل بن زیاد نخعی با فضائلی که دارد چون در قلمرو حکومتش سست آمده، عتاب می کند: کسی که قلمرو خویش را ضایع کند و عزم خود را متوجه به منطقه دیگر نماید، در ساحت خود به استقبال عجز و ناتوانی رفته و چنین کسی جز رای بی نتیجه ندارد. ای کمیل تو می خواهی به قرقیسا حمله ببری؟ تو که نیروگاه های مرکز خویش را به تعطیل کشانده ای و آنجا دیگر نه پاسداری دارد و نه کسی که دشمن را از حریمش براند. چنین رایی رای پراکنده و بی ثمری است. نتیجه اینکه، تو برای دستیابی دشمنان نسبت به دوستان پل گشته ای، نه در بازوانت توانی است و نه در حریمت مهابتی.

جهاد که حارس عزت میهن است متکفل زدودن هرگونه خواری و زبونی است چه از دشمن کافر و چه از شر بر مسلمان، مردم باید در ظل جهاد از هر حیث آسوده خاطر باشند.

از اینرو است که بزرگ محقق فقیه، «کاشف الغطاء» در کتاب «کشف الغطاء» خود به همین محتوای جهاد پرداخته و کسب شرائط مختلف آن را به پنج نوع تقسیم نموده است.

1 - در برابر هجوم کفار بر اراضی مسلمین.

2 - در برابر اشراری که قصد جان و عرض مسلمانان را دارند.

3 - برای کمک به مسلمانانی که در چنگ کفار گرفتارند.

4 - برای راندن کفار مستولی بر سرزمین های مسلمین که بیم شکستشان است.

5 - برای دعوت کفار به اسلام که البته این قسم اخیر را منوط به وجود حضور امام معصوم می داند و هم

مشروط به اینکه زیبایی های اسلام گوشزد شود به کینه توزی ناگهان حمله برند، و آنکھی چون مبارزه روی اصول مکتب است، بی رحمی و قساوت و درندگی، در این زمینه محکوم است. باید ضعیفان را حمایت کنند، پشت کرده از معرکه را نکشند، مجروح را نابود ننمایند، و با تسلیم شده ای که از دفاع خود عاجز مانده درگیر نشوند، زنان را متوحش نسازند گرچه فریاد کنند و امراء را به باد فحش نگیرند. (3)

3 - استصلاح اهل ها

اصلاح و رشد مردم و بالنده کردن ارزشهایشان، اعم از مادی و معنوی، روحی و جسمی از اهم وظائف حکومت است و آیه «یزکیهم» دستور کار نبوت، پرتوافکن این امور است که در خطبه 34 اشاره شده است:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا وَ لَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالتَّصِيحَةُ لَكُمْ وَ تَوْفِيرُ فَبَيْتِكُمْ عَلَيْكُمْ وَ تَعْلِيمُكُمْ كَيْلًا تَجْهَلُوا وَ تَأْدِيبُكُمْ كَيْمًا تَعْلَمُوا».

«ای مردم برای من و شما حقوق متقابلی است از من بر شما و از شما بر من، اما حق شما بر من خیرخواهی نسبت به شما و حقوق شما را از غنائم به تمام و کمال پرداختن و آموزش دادن شما که نادان نمانید و تادیب و پرورشتان تا به آموزش روی آورید».

حاکم در حکومت امانت دار الهی است و حکومت اصالتاً از آن خدا است، حاکم آن مهر و محبت الهی را درباره مردم باید اجراء کند، یعنی باید آن را در حد نازلی رعایت کند، نزدیکترین آن مهر والدین به فرزند است. حضرت علی (علیه السلام) می فرماید:

«ثم تفقد من امورهم ما يتفقد الوالدان من ولدهما و لا يتفاقم في نفسك شيء قويتهم به...».

«ای مالک به امور مردم رسیدگی کن همانگونه که پدر و مادر به امور فرزند رسیدگی می کنند. مبادا آنچه در راه تقویتشان مصرف کردی در برت بزرگ آید و سنگین بنماید لطف و مهری که در دیدارت روا داری هر چند کم، کوچک مشمار، این لطف آنها را به خیرخواهی و حسن ظن وامی دارد و با اتکال به انجام دادن کارهای بزرگ، از لطف های کوچک دست بردار. این مراحم را نقشی است مؤثر و سودمند همانگونه که کارهای درست را موقعیتی است اهمال ناپذیر، هر یک چون چشم و خط و خال و ابرو به جای خویش نیکو است.»

حاکم در امور حقوقی باید قاطع باشد همه را به یک چشم بنگرد.

«فَلْيَكُنْ أَمْرُ النَّاسِ عِنْدَكَ فِي الْحَقِّ سَوَاءً فَإِنَّهُ لَيْسَ فِي الْجَوْرِ عَوَضٌ مِنَ الْعَدْلِ».

«همه را از عدل بهره مند کن. جور جای عدل را پر نخواهد کرد، بهترین کارها در نظرش کارهایی باشد که در احقاق حق، پرمایه و در فراگیری عدل، پردامنه و در خرسند ساختن اکثریت مردم، عاملی مؤثر باشد، بترس از ناخشنودی عامه مردم که خرسندی خاصه را هم به باد فنا می دهد و اگر آنها خشنود شدند از بهانه جویی خاصان بیم مدار. تمایلت به مردم باشد و گرایش به آنها، آنان استوانه دینند و پایگاه مسلمین و مخزن قدرت در برابر اعداء هستند».

علی را ببینید چگونه به پابرهنه ها توجه کرده، استقلال اصیل ملت ها را از این رهگذر گوشزد می کند، کاش سیاستمداران خفته چند لحظه ای بیدار می شدند و به این کشف بزرگ واقف می شدند و از دریوزگی خلاص می

گشتند و خود و ملتی را تسلیم جنایت کاران تاریخ نمی کردند با اتکال بر مردم است که زنجیرهای اسارت گسیخته می شود، بندها آزاد می شود و استعدادهای محبوس به حریت و بالندگی می رسند، مدینه کوچک، مدائن و روم را در هم می نوردد و باشکوهترین دولت را در پهنه گیتی پی می ریزد.

مسئولان باید مردم را پشتوانه کارهای خود قرار دهند بی دریغ به ایشان خدمت کنند.

«ابتذل نفسک فیما افترض الله علیک». (4)

خود را ارزان در عرصه وظائف بگذار حاجات مردم را در همان روز عرضه برآور، کار امروز را به فردا میفکن، هر روزی را کاری است و هر کاری در ظرفیت روز خود می گنجد.

در اسلام حاکم در دسترس مردم قرار می گیرد هر چند در هنگام حرکت ارتش باشد.

علی (علیه السلام) می فرماید:

من در میان ارتشم، اگر مظلومی دارید یا ضرری از برخورد ارتش عارض شد، خبرم کنید. (5)

به عبدالله بن عباس می گوید:

«سَعِ النَّاسَ بِوَجْهِكَ وَ مَجْلِسِكَ وَ حُكْمِكَ». (6)

فیض نگاه و جلوس حکمت را همگانی نما که ویژه گروه خاصی نباشد.

به قثم بن عباس (نامه 67) می نویسد:

«اجلس لهم العصرین فافت المستفتی و علم الجاهل و ذاكر العالم و لا یکن لک الی الناس سفیر الا لسانک و لا

حاجب الا وجهک و لا تحجبن ذا حاجة عن لقاءک بها». (7)

«برای مردم مکه صبح و عصر جلسه برپا کن، طالبان فتوا را فتوی ده جاهلان را پیاموز، با عالمان بساط مذاکره

بگستر، سفیرت با مردم، تنها زبانت باشد، و دربانان چهره ات، از ارباب حاجت رومپوش».

به مالک می گوید:

«موانع را حتی از دل ها بردار یعنی اگر بدگمان شدند عذر خود را روشن بیان کن».

باز به مالک می گوید:

از مردمت در احتجاب نباش که این تنگدلی و قلت حوصله را می رساند، وانگهی از جریان امور غافل مشو، از قافله عقب می مانی، اطاعت کم می شود مطالب کوچک را بزرگ می نماید و بزرگ را کوچک، زشت، زیبا و زیبا، زشت می شود حق به باطل می آمیزد، حاکم که معصوم نیست، بشری است از بشرها و فردی است از این مردم، کار مردم را دست کم مگیر فضل صاحبان فضل را بشناس، کار کسی را به دیگری نسبت مده و از بهای کاری مکاه و به صاحب کار بیش از حد بها مده، اضافه کار به نامور یا گمنام از میزان عدالت دور فکند».

نظیر این را هم در ارزیابی فرموده است:

«وَ اَنْظُرْ اِلَى مَا قَالَ وَ لَا تَنْظُرْ اِلَى مَنْ قَالَ».

این بود گشت و گذاری از حقوق مدنی و ادبی مردم مشتی از خرمن، نمونه ای از خروار و اما حقوق مالی و مادی

که بسط سخن بیشتر است و فریاد علی (علیه السلام) بسی بلندتر به رنج دیدگان تاریخ و به تازیانه خوردگان

محروم توجهی عمیق و چشمگیر دارد.

به مالک می گوید:

«کارمندان را زیر نظر بگیر احیانا طمع و خستی در آنهاست که برای مردم زیانبار است».

اگر علی (علیه السلام) بر خیانت عاملی وقوف بیابد، سراپا فریاد و در امر مردم دقیق می شود و بر متصدیان کار

می خروشد، تا آنجا که عامل خیانتکار را از شتر بکار گرفته و از بند کفش پست تر می داند و به مصادره اموال و سلب حیثیت تهدید می نماید.

حتی عمل گذشتگان را هم زیر ذره بین می نهد اگر در بیت المال تصرفی به خطا صورت گرفته باشد آن را برمی گرداند اگر چه مهر زن یا بهای کنیز شده باشد. می گوید پیمانی بر عاملان است که در برابر شکمبارگی ستمکاران آرام نگیرند و همچنین در برابر گرسنگی ستمکشانشان، حتی خود در عهد حکومت به نازلترین وجه زندگی می کند که همدردی با محرومان تاریخ را عملی کند و بدین گونه از فشار بکاهد، بعنوان حسن ختام به کلام یکی از عالمان نامدار قرن اول که سخت مجذوب علی (علیه السلام) شده توجه کنید که می گوید:

«در کودکی بر دوش پدر در نماز جمعه استماع خطبه می نمودم، علی را دیدم در اثناء خطبه پیراهن خود را تکان می دهد از پدر جویا شدم، گفت: علی همین یک پیراهن را دارد و شسته، هنوز خوب خشک نشده نمناک است، بادش می دهد که خشک شود».

پی نوشت ها:

1 - نساء، آیه. 135

2 - نساء، آیه. 135

3 - در این زمینه توجه خوانندگان را به نامه 14 نهج البلاغه معطوف می نماییم.

4 - نهج البلاغه، ن. 59

5 - همان، ن. 60

6 - همان، نام. 76

7 - همان، ن. 67